



اخیرا کلیبی در فضای مجازی منتشر شده که مربوط به مناظره بیژن عبدالکریمی با مهدی نصیری است. در این کلیپ استدلال‌های طرفین درباره سیاست‌های آمریکا در قبال ایران در صورت از بین رفتن حکومت مرکزی در ایران طرح می‌شود. در این کلیپ مجری مناظره از مهدی نصیری می‌پرسد: «در صورت از بین رفتن حکومت مرکزی در ایران چه تضمینی وجود دارد آمریکا و اسرائیل همانند سوریه رفتار نکنند و زیرساخت‌های ایران را از بین برند؟»

تروریست‌هامنتشر شد

ارتباط نزدیک آمریکایی‌ها با گروه‌های تروریستی مستقر در ادلب، در جریان فعالیت جدید آنها و سقوط نظام اسد هویدا شد. تروریست‌ها تنها چند ساعت پس از آتش‌بس میان رژیم صهیونیستی و حزب‌الله لبنان، شورش علیه حکومت اسد را آغاز کردند. این حمله در واقع یک راهبرد آمریکایی – صهیونیستی برای خارج کردن رژیم صهیونیستی از محاصه وجودی پس از عملیات توفان الاقصی در ۱۷ اکتبر ۲۰۲۳ بود. به عبارتی شورش مجدد تروریست‌ها در سوریه، یک برنامه آمریکایی-صهیونیستی بود که با کمک دولت ترکیه شکل گرفت تاوضعیت میدانی جنگ میان رژیم صهیونیستی و جبهه مقاومت را تغییر دهند. سوریه عقبه لجستیکی حزب‌الله لبنان بود و با سقوط حکومت اسد، راه‌های ارتباطی زمینی برای کمک به حزب‌الله لبنان مسدود شد.

بنابراین شورش تروریست‌ها و اسقاط نظام اسد، دقیقا در راستای کمک به رژیم صهیونیستی بود. پس از سقوط اسد و حاکم شدن هیات تحریرالاشام بر دمشق، مواضع و دیدگاه‌های مقامات آمریکایی و برخی کشورهای اروپایی در قبال این گروه‌های تروریستی تغییر کرد؛ آمریکایی‌ها حیاتی را برای ابرای مذاکره با جولانی به دمشق فرستاند، وزیر خارجه او کراین به دمشق رفت و در آخرین اقدام، آلمان وزیر خارجه خود را عازم دمشق کرد تا مشخص شود امریکایی‌ها و دولت‌های اروپایی تمایل دارند در ظاهر مناسبات جدیدی با حاکمان تازه سوریه به‌تعریف کنند.

تا اینجا مشخص شده است در سال های اخیر نفوذ آمریکا و هیات تحریرالاشام افزایش یافته به گونه‌ای که شورش مجدد آنها علیه اسد، دقیقا در بازه زمانی دلخواه آمریکا و برای کمک به رژیم صهیونیستی انجام شد. رفتار آمریکا با این تروریست‌ها پس از سقوط اسد نیز از برنامه‌ریزی قبلی کاخ سفید حکایت داشت. در آخر برداشته شدن جایزه ۱۰ میلیون دلاری برای اخذ اطلاعات تمایل دارند در ظاهر مناسبات جدیدی با حاکمان تازه سوریه به‌تعریف کنند.

بنابراین اکنون همه فهمیده‌اند تروریست‌های تحریرالاشام بر خلاف ادعاهای اولیه، روابط و مناسبات جدیدی را با آمریکا تعریف کرده‌اند و به بالطبع در دیدگاه‌های خود درباره آمریکا و رژیم صهیونیستی نیز تجدید نظر کرده‌اند.
کما اینکه همه دیدند محمد جولانی پس از تسلط بر دمشق، از تمایل به داشتن مناسبات و روابط عادی با رژیم صهیونیستی سخن گفت و با وجود ملاحظات موجود و مواضع برخی گروه‌های تروریستی درباره آمریکا و اسرائیل، رسما از مواضع اسلام‌گرایانه گذشته در قبال آمریکا و رژیم صهیونیستی عقب نشست.

با توجه به فاش شدن این مناسبات و روابط، اکنون سوال کلیدی این است که با اینکه هیات تحریرالاشام دست کم در مواضع و موضوعات اصلی خود تغییر رویه نداشته و با حمله به

حکومت، آن هم در میانه جنگ رژیم صهیونیستی و جبهه مقاومت، علنا و عملاً وابستگی خود به آمریکا و صهیونیست‌ها را نشان داده است، چرا رژیم صهیونیستی با چراغ سبز آمریکا و با فراغ بال، اقدام به نابود کردن زیرساخت‌های حیاتی سوریه کرد؟ چرا رژیم صهیونیستی با وجود بمباران همه زیرساخت‌ها و امکانات نظامی سوریه، اقدام به پیشروی در خاک سوریه کرد و بخش‌هایی از خاک این کشور را اشغال کرد؟ لطفی که هیات تحریرالاشام به رژیم صهیونیستی کرد و در میانه جنگ این رژیم با جبهه مقاومت، یک ضربه اساسی به مقاومت وارد کرد، چرا نادیده انگاشته شد و صهیونیست‌ها با نابودی زیرساخت‌های سوریه، این کشور را به ۵۰ سال قبل برتاپ کردند؟

دلیل این اقدام صهیونیست‌ها کاملا مشخص است؛ بر اساس دکترین نظامی و استراتژیک آمریکا در منطقه غرب آسیا، باید نفوق و برتری نظامی رژیم صهیونیستی به‌عنوان اهرم هژمونیک آمریکا در غرب آسیا همواره حفظ و تقویت شود. به عبارتی رژیم صهیونیستی باید تحت هر شرایطی قدرت باطن‌عامر نظامی در غرب آسیا بعناد . همکاری‌های نظامی آمریکا با برخی کشورهای حاشیه خلیج فارس نیز دقیقا با در نظر گرفتن این واقعیت بوده است.

اگر همه قراردادهای فروش سلاح آمریکا به کشورهای حاشیه خلیج فارس بررسی شود، می‌بینیم در هیچ‌کدام از این قراردادها برتری نظامی رژیم صهیونیستی بر این کشورها محدودش یا به چالش کشیده نشده است. این موضوع حتی درباره ترکیه نیز صادق است. با آنکه ترکیه از اعضای ناتو است اما آمریکا هرگز به درخواست‌های مکرر آنکارا برای فروش جنگنده «ف۳۵» به این کشور موافقت نکرده است. مهم‌ترین دلایل مخالفت آمریکا با فروش «ف۳۵» به ترکیه، جلوگیری از تغییر معادله نظامی میان رژیم صهیونیستی و ترکیه است. این ملاحظه در همه همکاری‌های نظامی آمریکا با کشورهای همسایه رژیم اشغالگر قدس رعایت شده است. حتی در مصر نیز آمریکایی‌ها با وجود کمک‌های بلاعوض مالی و کمک‌های تسلیحاتی به قاهره این کمک‌ها را به گونه‌ای مدیریت کرده‌اند که برتری نظامی رژیم صهیونیستی حفظ شود.

بنابراین با توجه به این نکته مهم می‌توان دلیل اصلی حمله رژیم صهیونیستی به مراکز نظامی سوریه، آن هم در زمان حاکمیت دوستانشان در هیات تحریرالاشام را درک کرد. آمریکا و رژیم صهیونیستی همواره و در هر شرایطی از ظرفیت‌های موجود آمده برای این بین بر زیرساخت‌های حیاتی کشورهای همسایه رژیم صهیونیستی دریغ نکرده‌اند. بر همین اساس است که به محض سقوط حکومت بشار اسد در سوریه آنان نابودی زیرساخت‌های سوریه را در دستور کار قرار دادند. از بین رفتن همه ظرفیت‌ها و

زیرساخت‌های نظامی سوریه نه‌تنها باعث افزایش قدرت رژیم صهیونیستی در مقابل این کشور می‌شود، بلکه در نحوه تنظیم مناسبات و روابط میان آمریکا و رژیم صهیونیستی با حاکمان جدید سوریه، امکان فشار بیشتر برای دریافت امتیازات بیشتر را برای واشنگتن و تل‌آویو فراهم می‌آورد. اعمال فشار به کشوری که پیشرفته‌ترین تجهیزات نظامی‌اش توپوتا و دوشکا است، بسیار راحت‌تر از کشوری است که دارای اسکلران متنوع جنگنده، سایت‌های موشکی و توان پدافندی و رزهی قدرتمند باشد. این فرولم‌میشگی آمریکایی‌ها برای تنظیم مناسبات با کشورهاست. کشورهای دوست آمریکا نیز از این قاعده مستثنا نیستند. هر چقدر این کشورها بنیه نظامی ضعیف‌تری داشته باشند، امکان سیطره بر رژیم صهیونیستی در صورتی که سوریه به دست آرند.

با توجه به این واقعیت حالا سراغ ایران بایایم. ایران در مقایسه با سوریه قدرت بسیار بزرگ‌تری است. گزارشات ژرنال‌های معتبر نظامی دنیایم گوید جمهوری اسلامی ایران سپس از آمریکا چین، روسیه، انگلیس، فرانسه، رژیم صهیونیستی، هند و پاکستان نهمین قدرت موشکی دنیاست. این در حالی است که برخی کارشناسان نظامی معتقدند از نظر جامعیت، کاربردی بودن، همچنین جایگاه توان موشکی در استراتژی دفاعی کشور، ایران جزو ۵ قدرت موشکی دنیاست. در حوزه پهپادی نیز بر اساس گزارشات اعلام‌شده منابع جهانی، ایران پس از آمریکا چین و رژیم صهیونیستی چهارمین قدرت پهپادی جهان است.

در حوزه هسته‌ای نیز توانمندی‌های ایران قابل توجه است. در حوزه «صنعت هسته‌ای» ایران پنجمین کشور دنیا هم از حیث سطح و تنوع تکنولوژی هسته‌ساتی و هم از حیث کاربردهای صلح‌آمیز هسته‌است.

در حوزه نظامی نیز اگرچه ایران بارها اعلام کرده برنامه‌ای برای ساخت سلاح هسته‌ای ندارد اما کارشناسان مجلات معتبر دنیا معتقدند با توجه به استعدادهای هسته‌ای ایران، اعم از انواع سانتریفیوژ و سطح غنی‌سازی، می‌توان ایران را در

باشگاه کشورهای هسته‌ای دنیا قرار داد. بر همین اساس آنها می‌گویند ایران جزو ۱۰ کشور هسته‌ای جهان است.

در حوزه تکنولوژی فضایی نیز جایگاه ایران در دنیا قابل توجه است. در پرتاب‌ها، ایران پنجمین کشور دنیا در حوزه فناوری پرتاب ماهواره‌بر با سوخت جامد است. در حوزه ماهواره‌برهای با سوخت جامد و دارای نازل متحرک، ایران چهارمین کشور دنیاست. در مجموع ایران در جمع ۱۲ کشور دارای تکنولوژی طراحی، ساخت و پرتاب ماهواره‌بر در دنیاست.

در حوزه‌های دیگر دفاعی و علمی نیز جایگاه ایران در دنیا ممتاز است. به‌عنوان مثال برخی منابع و ژورنال‌های معتبر میلیتاری دنیا، نیروی دریایی ایران را نوزدهمین قدرت دریایی دنیا می‌دانند. البته گزارشات نیز وجود دارد که می‌گوید نیروی دریایی ایران اعم از ارتش و سپاه با ۴۰۶ شناور، چهارمین قدرت دریایی دنیاست.

توانمندی ایران در حوزه زرهی نیز قابل توجه است. ایران نهمین قدرت نظامی از حیث در اختیار داشتن تانک و هشتمین نیروی دریایی با اسلح تعداد نظامیان است. در حوزه بالگرد نیز روایت‌های مختلفی وجود دارد اما در همه این گزارش‌ها جمهوری اسلامی ایران در بین ۱۰ قدرت برتر نظامی دنیا در حوزه بالگرد است.

موارد اشاره شده بخوبی توانمندی‌ها و ظرفیت‌های دفاعی ایران را نشان می‌دهد؛ توانی که اصلا قابل مقایسه با سوریه نیست. بنا بر روایت‌هایی، ایران قوی‌ترین و بر اساس برخی روایت‌ها دومین قدرت نظامی در غرب آسیاست. بنابراین این حجم توانمندی دفاعی خود به خود مانع سیطره، برتری و نفوق رژیم صهیونیستی در منطقه غرب آسیا می‌شود.

حالا تصور کنید به هر دلیلی، نه تنها جمهوری اسلامی، بلکه هر حکومت مرکزی در ایران از بین برود و کشور ولو در یک زمان اندک چندروزه، فاقد نظم و حاکمیت مرکزی شود، آیا رژیم صهیونیستی براحتی از این فرصت بی‌تغیر خواهد گذشت؟ حتما رژیم صهیونیستی از همه توان خود به همراه توان ایالات‌متحده استفاده‌می‌کند و همه زیرساخت‌های حیاتی ایران در حوزه نظامی را با خاک یکسان می‌کند. شاید اینجا سوال مطرح شود که رژیم صهیونیستی به چه‌دلیلی و به چه بهانه‌ای زیرساخت‌ها و تاسیسات حیاتی ایران را بمباران می‌کند؟ در جواب باید گفت «به همه دلیل و بهانه‌ای که در سوریه چنین کرد.» در سوریه تروریست‌های شورش، وابسته به آمریکا بودند اصلا شورش مشروع شدند آنها علیه حکومت مرکزی، بخشی بر برنامه جنگی آمریکا علیه مقاومت بود. یعنی در واقع تروریست‌ها آن هم تنها چند ساعت بعد از اعلام آتش‌بس میان رژیم صهیونیستی و حزب‌الله لبنان، قطعه‌های از پازل جنگی آمریکا علیه مقاومت بود. یعنی هیات تحریرالاشام در نقش همسنگران و هم‌زمان نظامیان رژیم صهیونیستی علیه مقاومت ظاهر شد. با این حال اما به محض شکست اسد و استقرار جولانی در دمشق، رژیم صهیونیستی همه زیرساخت‌ها، تاسیسات و تجهیزات نظامی سوریه را با خاک یکسان کرد. حالا بهانه رژیم صهیونیستی برای این اقدام چه بود؟ قطعا هر بهانه‌ای داشته باشند، آن بهانه درباره ایران به طریق اولی وجود دارد. رژیم صهیونیستی باید قدرت باطن‌عامر غرب آسیا باشد. این قدر سایه قدرت رژیم تل‌آویو بر منطقه بیشتر باشد، هژمونی آمریکا در منطقه مستحکم‌تر و بادوام‌تر خواهد بود. در این راستا از بین بردن توان دفاعی ایران دستاوردی به مراتب بزرگ‌تر از آن چیزی است که صهیونیست‌ها در سوریه به دست آرند.

در واقع به‌هم ریختن ایران و از بین رفتن قدرت مرکزی، بزرگ‌ترین فرصت صهیونیست‌ها پس از جنگ دوم جهانی و اشغال فلسطین خواهد بود و بدون تردید رژیم صهیونیستی این فرصت را از دست نخواهد داد.

این شرایط یعنی بمباران و انهدام زیرساخت‌ها، تاسیسات و تجهیزات دفاعی ایران برای آمریکایی‌ها نیز بسیار ایده‌آل است، چرا که از یک سو با از بین رفتن بنیه دفاعی ایران، قدرت و هژمونی آمریکا در منطقه تثبیت خواهد شد و از آن مهم‌تر مدیریت و کنترل یک «ایران ضعیف» برای آنان مطلوب‌تر است.

در کنار این واقعیات، یک نکته دیگر را نیز باید در نظر داشت. اساسا موجودیت ایران هم از لحاظ وسعت، موقعیت و مختصات جغرافیایی، هم از لحاظ تنوع فرهنگی و عقیدتی و هم از نظر نیروی انسانی و منابع طبیعی و انرژی، یک مانع بزرگ بر سر راه برنامه‌ها و نقشه‌های آمریکا برای غرب آسیاست، چرا که ایران با چنین مختصاتی همیشه ظرفیت لازم برای تبدیل شدن به یک ابرقدرت منطقه‌ای و یک قدرت جهانی را داراست.

موضوع قطع‌نوع حاکمیت‌نیست، بلکه خود‌ایران با موقعیت و ویژگی‌هایش، مساله اول آمریکاست.

در معادلات و برنامه‌ریزی‌های آمریکایی‌ها، ایران در ذات خود یک ظرفیت قدرت‌آفرین است و به همین جهت همیشه در برنامه‌های آنها کوچک‌سازی یا تجزیه ایران در دستور کار قرار دارد. حتی در دوره پهلوی – چه اولی و چه دومی – پروژه کوچک‌سازی ایران را به جلو می‌بردند. اگر در توافقات ارضی و مناطقی که در دوره پهلوی‌ها از ایران جدا شدند تأمل کنیم، متوجه می‌شویم همه این مناطق برای ایران بسیار ژئواستراتژیک بودند و هر کدام می‌توانستند ظرفیت مهمی برای جهش قدرت ایران باشند.

آنچه رضاخان در توافقنامه سعده‌آباد با آزارات کرد، مستند بلاهت یک حاکم است. ۸۰۰ کیلومتر مربع از خاک حاصلخیز ایران به ترکیه واگذار شد؛ منطقه‌ای که اگر برای ایران حفظ می‌شد، اکنون ایران درگیر نقشه خطرناک ترکیه برای دالان زنگرور و قطع ارتباط زمینی ایران با اروپا نمی‌شد و از آن مهم‌تر به واسطه قطع ارتباط ترکیه با حکومت باکو، نه تنها اردوغان به فکر تحقق دالان تورانی نبود، بلکه برای ارتباط با نخجوان مجبور به ارائه امتیازات کلیدی به ایران می‌شد؛ چه بسا حتی در نقشه‌های خود در سوریه نیز دست به عصا حرکت می‌کرد.

ماجرای جدایی بحرین هم دقیقا در راستای کوچک‌سازی ایران و مدیریت قدرت ایران در منطقه انجام شد. تصور کنید پهلوی دوم، اهمیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک بحرین را درک می‌کرد و بحرین همچنان یکی از استان‌های ایران بود. در این حالت به جرأت می‌توان گفت ماجرای تحریم نفتی ایران هرگز رخ نمی‌داد. سایر مزایای آن نیز بحث و مجال دیگری می‌طلبد. بنابراین پروژه کوچک‌سازی و تجزیه ایران همیشه در دستور کار آمریکایی‌ها قرار داشته و همچنان نیز قرار دارد. از زمان صوجر بوش پسر و در قالب پروژه خاورمیانه بزرگ که قرار بود اسرائیل محرک کلیدی و محوری تحقق آن باشد، تجزیه ایران در دستور کار قرار گرفت. اوج طرح این پروژه در جنگ ۲۳ روزه رژیم صهیونیستی علیه حزب‌الله لبنان بود. کاندولایز رایس، وزیر وقت خارجه آمریکا هدف نهایی این جنگ را فاش کرد. رایس گفت: «آنچه ما شاهدش هستیم دره‌های زامیان یک خاورمیانه جدید است. ما باید مطمئن باشیم

به نسوی این خاورمیانه قدم برمی‌داریم و نه برای بازگشت به خاورمیانه پیشین.»

آنچه رایس درباره آن بحث می‌کرد، قرار بود ایران را کوچک‌تر کند. نکته مهم‌تر اینکه در این نقشه، منابع و مناطق کلیدی و قدرت‌ساز از ایران جدا می‌شدند. بر اساس این نقشه آمریکایی‌ها، قرار بود بخشی از مناطق شمالی و شمال غرب ایران – استان‌های آذری نشین – به کشور تازه تاسیس کردستان، یاکو، استان‌های کردنشین به شمال شرق ایران و بوشهر به کشور تازه تاسیس عربستان شیعه و بخش‌هایی از استان‌های خراسان جنوبی و سیستان و بلوچستان به کشور بلوچستان ضمیمه شوند.

اگرچه این پروژه با نقش‌آفرینی کلیدی ایران و جبهه مقاومت ناکام ماند اما در جریان آشوب‌های یازمیر ۱۴۰۱ مشخص شد همچنان روی میز ایالات متحده و رژیم صهیونیستی قرار دارد. در جریان این آشوب‌ها پروژه تجزیه ایران به شیوه‌های مختلف مطرح شد تا به بهانه موضوع حجاب، در افکار عمومی ایران اصطلاح نرمانلیزه شود. ابتدا هیبران و عوامل موثر تجزیه‌طلب به بهانه مبارزه با جمهوری اسلامی در تلویزیون‌های فارسی‌زبان دعوت شدند تا مخاطب این معترضان آنها را به عنوان مبارزان آزادی خواهند. هم‌زمان در همه تجمعات اپوزیسیون خارج‌نشین برچ‌های گروهک‌های تروریستی تجزیه‌طلب به میدان آورده شد. ابتدا توجیه حضور این پرچم‌ها در تجمعات، لزوم هم‌افزایی مخالفان جمهوری اسلامی در آن مقطع زمانی عنوان می‌شد. تجزیه‌طلب کومله به عنوان یکی از اعضای شورای هستیگتی انتخاب شد اما کمی بعد موضوع تجزیه

ایران به صورت جدی‌تر هم در تلویزیون‌های فارسی‌زبان پروژه اینترنشنال و هم در میتینگ‌های سیاسی در خارج از کشور مطرح شد. زمانی که برخی اعتراض‌ها درباره حضور عبدالله مهندی و بحث تجزیه ایران مطرح شد، مهندی حتی برای حفظ ظاهر هم که شده از مانیفست کومله یعنی جدایی از ایران کوتاه نیامد. اگرچه «زن، زندگی، آزادی» به سسرانجام نرسید اما نشان داد موضوع تجزیه ایران همچنان به صورت جدی در دستور کار آمریکا و رژیم صهیونیستی قرار دارد.

قطعا در صورت بروز ناآرامی گسترده در ایران یا فقدان حاکمیت مرکزی، پروژه تجزیه ایران یکی از دستور کارهای جدی آمریکا و رژیم صهیونیستی خواهد بود. در این راستا انهدام زیرساخت‌های کلیدی و حیاتی ایران می‌تواند نقش کاتالیزور را در تحقق تجزیه ایران ایفا کند. در کنار لزوم سیطره قدرت رژیم صهیونیستی و تثبیت هژمونی آمریکا در منطقه، همچنین هموارسازی پروژه تجزیه ایران،

**تکلمه‌ای بر پاسخ بیژن عبدالکریمی به مهدی نصیری درباره «سوریه‌سازی ایران»**
**و احتمال حملات آمریکا و رژیم صهیونیستی به زیرساخت‌های کشورمان**

# تخریر ممنوع!

یکشنبه ۱۶ دی ۱۴۰۲
وطن امروز | شماره ۴۲۲۳

## نقد

یکی دیگر از مواردی که حملات رژیم صهیونیستی و ایالات متحده به زیرساخت‌های کشور در صورت فقدان حکومت مرکزی را بسیار محتمل می‌کند، موقعیت ایران و ظرفیت کشور در مناسبات با بلوک شرق چین و روسیه است. اگر اکنون در دنیا از تغییر نظام تک‌قطبی و ایجاد پیمان‌های قدرتمند به‌عنوان قدرت‌های جدید برای ایجاد نظام چندقطبی صحبت می‌شود، قطعا یکی از دلایل آن ظرفیت‌سازی ایران برای این ایده، بویژه تعاملات و مناسباتی است که ایران با چین و روسیه تعریف کرده است. به همین خاطر است که الان در بررسی‌ها و تحلیل‌های مقامات، تئورسین‌ها و روزنامه‌نگاران مطرح دنیا مثلث ایران، روسیه و چین به‌عنوان معماران اصلی قدرت نظام تک‌قطبی به‌دست نظام چندقطبی شناخته می‌شوند.

ظرفیت‌های نظامی و اقتصادی ایران یکی از مهم‌ترین عوامل در تحریک چین و روسیه برای تحقق نظام چندقطبی است. لذا یکی از برنامه‌های آمریکا و رژیم صهیونیستی از بین بردن این ظرفیت‌ها و تبدیل ایران به زمین سوخته است تا یک ضلع مهم این مثلث متوتر که منابع آمریکارابه ماخلطه انداخته، از بین رفته و اساسا فاقد موضوعیت شود. به عبارتی با از بین رفتن زیرساخت‌های نظامی و اقتصادی، نه‌تنها ایران ضعیف شده و کنترل و مدیریت آن هم برتن قدرتی برای آمریکا راحت‌تر است، بلکه هر نوع سرمایه‌گذاری بلوک شرق روی ایران نیز به‌طور کلی از بین می‌رود. از این طریق با از بین رفتن زیرساخت‌های دفاعی و اقتصادی ایران، خود به خود توان نظامی و اقتصادی روسیه و چین نیز به چالش کشیده می‌شود. به همین خاطر یکی از دلایل آمریکا و رژیم صهیونیستی برای از بین بردن زیرساخت‌های ایران در صورت از بین رفتن قدرت مرکزی در ایران، تضعیف بلوک شرق و مختل کردن زیرساخت‌های اقتصادی چین است. شاید کاخ سفید تمایل داشته باشد ایران را به درس عبرتی برای سایر کشورهایی بکند که تمایل داشته باشند در پروژه تغییر نظام تک‌قطبی سرمایه‌گذار کنند.

در مجموع دلایل ذکرشده، گزاره‌های بدیهی است که ثابت می‌کند تضعیف گسترده ایران و از بین بردن زیرساخت‌های حیاتی ایران، یکی از اهداف و ایده‌آل‌های ایالات متحده آمریکا و رژیم صهیونیستی

در صورت از بین بردن قدرت مرکزی ایران است. همان‌گونه که اشاره شد، بزرگ‌ترین مشکل آمریکا و رژیم صهیونیستی با ایران اینتا موجودیتی به نام ایران و سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران است. اتفاقا مهم‌ترین ریشه مشکلات آمریکا با جمهوری اسلامی این است که جمهوری اسلامی از ظرفیت‌های بالقوه ایران در راستای ایجاد قدرت درون‌زا و تحقق استقلال کشور از قدرت‌ها پره جسته است. آنچه طی ۴۶ سال گذشته در ایران رخ داد، ایده مقاومت توانستند حرکت به سوی توسعه از طریق تحقق قدرت درون‌زا بوده است. به عبارتی جمهوری اسلامی هم از طریق موقعیت و ظرفیت‌های ایران و هم با بهره بردن از ظرفیت‌های مذهبی و معتقدن قبل از جمهوری اسلامی، این منطقه غرب آسیا الگوی تولید بدون آویزان شدن به قدرت‌ها و همم در سیستم عوامل نظام تک‌قطبی را ارائه دهد. همان‌گونه که اشاره شد، بخش مهمی از این تولید قدرت، مرهون ظرفیت‌های بالقوه ایران، موفقیت کمپنیز ژئوپلیتیک، نیز منابع سرشار کشور بوده است، لذا ایران به خودی خود ظرفیت به چالش کشیدن هژمونی آمریکا و غرب در منطقه دارد. به همین دلیل اکنون تئورسین‌ها و کارشناسان معتقدن قبل از جمهوری اسلامی، این موجودیتی به نام ایران است که در ذات خود و به صورت بالقوه ظرفیت ایجاد یک هژمون منطقه‌ای در منطقه غرب آسیا الگوی تولید بدون آویزان شدن به قدرت‌ها و همم در سیستم عوامل نظام تک‌قطبی را ارائه دهد. همین راستاست که از نگاه جمهوری اسلامی برای تضعیف ایران در قالب و به بهانه نقش‌های آمریکا و رژیم صهیونیستی، از بین رفتن ایران، تغییر موقعیت ژئوپلیتیک ایران و در ادامه تجزیه ایران است.

این نکات واقعیت‌هایی است که طی سال‌های اخیر با وضوح بیشتر نمودار شده است و برخی اتفاقات مانند سقوط حکومت سوریه، مصادیقی دقیق و مانوس برای فهم همه‌جانبه این واقعیات است. اینکه اپوزیسیون جمهوری اسلامی فاقد قوه فاعمه و عاقله در درک این واقعیات بدیهی است – البته اگر در بیان مواضع خود صادق باشند – بزرگ‌ترین خطر برای ایران است، چرا که آنان به بهانه ضنیدت با جمهوری اسلامی، ایده‌ای را مطرح و تبلیغ می‌کنند که مهم‌ترین و خطرناک‌ترین پیامد آن از بین رفتن موجودیت ایران است.

به آن اشاره شد، پاسخ آقای عبدالکریمی به مواضع عجیب مهدی نصیری، اگرچه مناسب و دقیق بود اما برای تکمیل پاسخ آقای عبدالکریمی و اصلاح جامع و همه‌جانبه مخاطبان از پیامدهای از بین رفتن رژیم مرکزی در ایران، ذکر نکات اشاره شده لازم و ضروری بود.